



رنجانه نیک  
گزارشگر و بهادری

زینب و ام کلثوم که هر دو خواهر بودند، رباب و دو دختر امام حسین<sup>(ع)</sup>، سکینه و رقیه، و باقی زنان بنی هاشم احتمالا می توانستند زنانی معمولی باشند و نامشان در تاریخ تنها به اعتبار همسران و پدرانیشان آمده باشد. می نویسم احتمالا چون پیش از این روز هم خیلی معمولی نبودند. بعضی هایشان اهل درس و بحث بودند و در خانه هایشان کلاس برگزار می کردند. با وجود این، کار و بارشان مثل زنان معمولی بود اما روز دهم محرم سال ۶۱ نگذاشت این زن ها معمولی بمانند. روز دهم محرم سال ۶۱ از آن ها پدر، برادر و فرزندان را یکباره گرفت، آن هم نه به یک شکل معمولی، که تشنه و قطعه قطعه شده و بی سر. روز دهم محرم سال ۶۱ خیمه هایشان را سوزاند. کجاوه هایشان را به زمین نشاند. زنجیر به دست و پایشان بست و نام و اعتبارشان را از دید و از آن پس آن ها عزادارانی بودند اسیر، باقی مانده از لشکری شکست خورده. می شد آن ها، یعنی زینب و ام کلثوم، می شد سکینه و رقیه، رباب و فاطمه، می شد همه زنان بنی هاشم پس از آن روز هم معمولی بمانند. مثلاً یک دسته اسرای معمولی، یک خانواده داغدار معمولی، یک باقی مانده از لشکری شکست خورده معمولی، یک یتیم دل تنگ معمولی، اما نشد. خون حسین با جگر سوخته خودشان نگذاشت داستانشان معمولی بماند. این شد که اسیر و خسته یکی شان رفت بالای منبر و یک شهر را لرزاند. زخمی و دل شکسته یکی شان شد شاعر و تازه بود زیر آفتاب نشست و برای شوهر و فرزندش مرثیه خواند. داغدار و رنجور یکی شان شد راوی و هر جا که توانست از پدر گفت. یتیم و گریان، یکی شان شد و شهید و داستان پدر را در خرابه ها دوباره سرود. شدند یک گروه از زنان غیر معمولی که نامشان به عنوان اولین راویان عاشورا در تاریخ ثبت شد، راویانی که با خون جگر و آب دیده داستانشان را به شیوه ای زنانه برای همه تاریخ گفتند.



## شهربانو

۴شنبه  
۲۶ مرداد ۱۴۰۱  
۱۹ محرم ۱۴۴۴  
شماره ۳۷۳۷

(۷)

## پیمان شروع زندگی در حرم مطهر



مریم دهقان  
مدیر فرهنگی

چادر رنگی با زمینه سفید و گل های قرمز سرش بود. قدم هایش آرام بود. انگار که بترسد از گم شدن میان شلوغی صحن گوهرشاد، دست شوهرش را محکم گرفته بود، جوان قدبلند و چهارشانه ای که حواسش به همسرش بود. به هم که نگاه می کردند، مهر و محبت انگار از وجودشان فواره می زد. من توی گرمای تابستان به سایه کم حال دیواره های ورودی رواق امام خمینی (ره) پناه برده بودم. از همان زمان که زیر درب هشتی صحن گوهرشاد که از سمت صحن قدس راه دارد ایستاده بودند و سلام دادند چشمم به شان افتاد. به در و دیوار و آسمان صحن نگاه موشکافانه و دقیق بچه ای را داشتند که تازه به محیط جدیدی پا می گذارد. سرگرم صحبت با زائران دیگر بودم که صدای ظریف و طناز زنانه ای را پشت سرم شنیدم که گفت: سلام خانم! سؤال داشتم. چرخ زدم که ببینم صاحب صدا کیست. دیدم همان زن و شوهر جوانی هستند که توجهم را جلب کرده بودند. توی دلم گفتم: قانون جذب جواب داد! گفتم: سلام به روی ماهت! جانم؟! خندید و نگاهی ریز به شوهرش کرد. او هم با لبخند جوابش را داد. بعد رو کرد به من و با صدایی کش دار و ظریف پرسید: صحن اصلی که می گویند کجاست؟ می گویند سقاخانه دارد. از مدل سؤال کردنش متوجه شدم نآشنا به حرم اند و تازه وارد. پرسیدم: لایه یا بار اول است آمده اید حرم یا از آخرین زیارتتان خیلی وقت می گذرد. با خنده حرفم را تأیید کرد و گفت: آره، من و همسرم تازه ازدواج کرده ایم و برای ماه عسل و شروع زندگی جدید تصمیم گرفتیم بیایم اینجا. در دل و بازبان تحسینشان کردم. گفتم: چه جالب و چه خوب که هزینه ماه عسل را برای سفر زیارتی کنار گذاشتید. اینجا بود که آن جوان قدبلند و رشید وارد گفت و گوی ما شد و با شوقی برخاسته از مهر گفت: آره، من برای ماه عسل گفتم بریم سفر اروپا. حتی خانواده هایمان هم راضی بودند ولی سفر مشهود درخواست خانمم بود. من هم گفتم چه بهتر از اینکه شروع زندگی مان با دعای امام رضا<sup>(ع)</sup> باشد. حتی برای این سفر مجبور شدیم کمی با خانواده هایمان بحث کنیم ولی راضی شدند به تصمیم ما. باز هم مثل مادر بزرگی که از شنیدن و دیدن کارهای خوب لذت می برد و دعای خیرش همیشه بدرقه راه همه است، این زوج جوان تهرانی را تحسین کردم و ابراز خوشحالی از دیدنشان. در دلم هزارها بار خدا را شکر کردم از دیدن زائرهای ناب امام رضا<sup>(ع)</sup>.



## خادم برات آزادی

زهرا شاهی از خادم بارگاه منور رضوی است که از سال ۹۷ در راه آزادی زندانیان در مسیر خیر قدم گذاشته و تاکنون ۲۶ نفر را از قید بند دبه و بدهی میلیاردری نجات داده است. اعتقاد به امام هشتم<sup>(ع)</sup> باعث شده است کارش را از صحن و سرای امام رضا<sup>(ع)</sup> شروع کند و نام گروهی را که اکنون نزدیک به ۶ هزار عضو دارد «شوق رهایی» بگذارد. همه زندانیانی که به واسطه او و کمک نیکوکاران آزاد می شوند، بعد از رهایی، اولین کاری که می کنند پابوسی حضرت رضا<sup>(ع)</sup> است.



## آرزوی پسرانم شهادت بود

مادری که برای دفاع از حریم حرم از حق خود گذشت

شهیدان مدافع حرم، مصطفی و مجتبی بختی، اولین برادران شهید مدافع حرم هستند. مجتبی متولد ۱۲ فروردین ۶۷ مجرد و مصطفی نیز متولد ۵ مرداد ۶۱ متأهل و صاحب دو دختر به نام های محدثه و فاطمه بود. مصطفی در اردیبهشت ماه ۱۳۹۴ با تیپ فاطمیون به همراه مجتبی به سوریه اعزام شد که در ۲۲ تیرماه ۱۳۹۴ مصادف با ۲۶ رمضان ۱۴۳۶ به فیض شهادت نایل آمدند.

خدیجه خانم درباره فرزندان شهید خود می گوید: آرزوی پسرانم شهادت بود. من هم مادرم، پر از خاطرات و دوست داشتن های فرزندانم، اما اینکه چگونه راضی شدم آن ها برای دفاع از حرم حضرت زینب<sup>(س)</sup> بروند فقط به این دلیل بود که پاسخ حضرت زهرا<sup>(س)</sup> را در این شرایط باید چه می دادم. من هنوز هم شرمند حضرت زهرا<sup>(س)</sup> و حضرت زینب<sup>(س)</sup> هستم. بچه ها بهترین فرشته هایی هستند که خداوند به ما امانت داده است. وقتی بچه ها بی قراری می کردند تا کارهایشان برای رفتن به سوریه درست شود، پیش امام رضا<sup>(ع)</sup> رفتم و گفتم بچه هایم دارند آب می شوند. بگذار نوکرت بشوند. من آگاهانه راضی به رفتنشان شدم. می دانستم ممکن است شهید شوند، سرشان را ببرند و بدنشان را تکه تکه کنند. راضی به رضای خدا هستم و می دانم که پسرهایم هرکاری کردند برای خدا بود.

